

ایران‌شناسی در غرب

هرمان لندولت

John Walbridge,

The Science of Mystic Lights; «علم اشراق، قطب‌الدین شیرازی و سنت اشراق در فلسفه اسلامی»
Qutb-al-Dīn Shīrāzī and the
Illuminationist Tradition in
Islamic Philosophy.

از انتشارات دانشگاه هاروارد، سری پژوهش‌های خاورشناسی
۱۹۹۲، ۱۷+۲۹۶ صفحه با شش ضمیمه، کتابنامه، و فهرست،

بها: جلد شمیزی ۱۴/۹۵ دلار

این کتاب که بی‌شک نسخه کوتاه شده یک رساله دکتری است مطالعه تحلیلی مهمی
از تفکر اشراقی است شامل فصول زیر:

۱ - شرح حال قطب‌الدین شیرازی (وفات ۱۳۱۱م/ ۷۱۰ هـ)، عالم مشهور و مفسر
سهروردی، که بعد از ارائه یک تصویر کلی تاریخی از موقعیت فلسفه اسلامی در قرن
سیزدهم آمده است.

۲ - تحلیلی از ساختار نظام فکری سهروردی از منظر ارتباطی که با مکتب ابن‌سینا
برقرار می‌کند. این تحلیل مبتنی است بر متن کتاب حکمت الاشراق (که جان والبریج
اصرار دارد آن را Philosophy of Illumination بنامد) و شرح قطب‌الدین شیرازی
بر آن.

۳ - تحلیلی از «عناصر اشراقی» به دست آمده در دائرةالمعارف فلسفی قطب‌الدین،
درةالتاج، که به زبان فارسی نوشته شده است.

۴ - بحثی مفصل از مسائل مربوط به «معاد»، خصوصاً «عالم مثال» و مسأله تناسخ

در اندیشه سهروردی و قطب‌الدین. این فصل با یک ضمیمه که در واقع نسخه تصحیح شده و ترجمه انگلیسی رساله قطب‌الدین شیرازی به نام رساله فی تحقیق عالم‌المثال و اجوبة اسئلة بعض الفضلاء است خاتمه می‌یابد.

بنابراین، کتاب مورد بحث که باید همه دستداران سهروردی، به‌ویژه آشنایان تعالیم هانری کرین را خوشحال گرداند، آنان را اندکی متعجب خواهد ساخت از دریافت این که گویی برای نویسنده بدیهی است که «تفسیر هانری کرین و پیروان مکتب او» از اندیشه اشراق — که نویسنده آن را اسطوره‌گرایانه (mythological) خوانده است (ص ۱۶۳) — باید جای خود را به تفسیر حسین ضیائی بدهد — که در این کتاب به‌عنوان تنها مرجع مورد مراجعه برای مطالعات سهروردی یاد شده است.

در هر صورت ترم مورد دفاع دکتر والبریج عبارت است از بازگرداندن روشمند و مضبوط اندیشه اشراق به آیین مشائی کلاسیک که از نظر تاریخی، اشراق منشعب از آن است — بدون التفات به عبارات «اسطوره‌گرایانه» صریح خود سهروردی که پایه پدیده‌شناسی کرین قرار گرفته است — همان‌گونه که قطب‌الدین نیز در تفسیر خود احساس می‌کند که مجبور است اصطلاحات تخصصی سهروردی را با الفاظ مشائی توضیح بدهد. اما والبریج به دور از این که مانند برخی شتابزده نتیجه بگیرد که اشراق چیزی جز شکل دیگری از فلسفه مشائی کلاسیک نیست — و این البته هنوز از دنباله‌روی محض اندکی به دور است — سعی می‌کند تا آنچه مکتب سهروردی را در مقایسه با مکتب ابن‌سینا اصالت می‌بخشد به نمایش بگذارد: یعنی «اصالت عینیت» (Primacy of the Concrete)، آن علم خاصی که هم از تجربه عرفانی و هم از نقد روشمند صورتگرایی مشائی — یعنی نقد به هم آمیختن کلیات اعتباری با واقعیت — تغذیه می‌شود. در این زمینه به نظر نگارنده حق مطلب در فصل دوم ادا شده است.

در این فصل ملاحظات با ارزشی وجود دارد و به نظر من، والبریج درست نتیجه می‌گیرد که حتی اگر این گفته اشتباه باشد که سهروردی خود ابن‌سینا را متهم به خلط واقعیت با مفهوم «وجود» کرده باشد، هنوز درست است که بگویم به‌خاطر نقد سهروردی بود که پیروان متأخر ابن‌سینا، بلاخص طوسی، قادر شدند به روشنی بین واقعیت و مفهوم «وجود» تمیز قائل شوند. علی‌هذا در این جا بیم آن می‌رود که اسطوره‌زدایی (demythologization) ادعا شده، در معرض افتادن به دام اسطوره‌گرایی دیگری قرار گیرد یعنی دام ایدئولوژی «سیانتیزم» که در نهایت نه به‌عنصر عرفان و نه به‌عنصر افلاطونی سهروردی واقعی می‌گذارد تا او را پیش‌تاز ابن‌تیمیّه و

دیوید هیوم گرداند (ص ۹۴) یا پیش‌تاز ملاصدرا.

با وجود این که علم اشراق مبتنی بر حضور کثرت حقایق نورانی است و نه مبتنی بر حقیقتی که خود را متجلی می‌گرداند — و نویسنده بر خطا نیست که بر این نکته اصرار بورزد — ولی این امر دلیل آن نیست که می‌توان از اصول اساسی اشراق مثل سلسله مراتب انوار یا اصل انکار هرگونه علیت در اجسام مادی^۱ صرف نظر نمود و یا آن که باید آن را به شیوه آمپرسم علمی افراطی تفسیر کرد. در واقع مشکل اصلی در آثار سهروردی فهم این نکته است که دقیقاً حقیقت ماهیت عینی (Concrete quiddity) چیست؟ آیا می‌توان همان‌گونه که والبریج پیشنهاد کرده است آن را به سادگی «چیز جزئی» خواند؟ (فصل سوم و جاهای دیگر). برای قبول چنین تعبیری باید قبل از هر چیز توضیح داد که مثل افلاطونی یعنی «ارباب انواع» در اصطلاح اشراقی چه می‌شوند. همچنین قبل از آن باید مطمئن شد که درة التاج، دائرة المعارف فلسفی قطب‌الدین که والبریج کار خود را بر پایه آن نهاده است به راستی نمایانگر اندیشه اصیل سهروردی است یا خیر. علاوه بر این به نظر می‌رسد که بحث مربوط به مفهوم «وجود» و وضع «کلی‌ها» که والبریج (ص ۸۴-۱۰۰) آن را از این دائرة المعارف برگرفته است — و متأسفانه به شیوه کاملاً آزاد به جای ترجمه دقیق صفحات پر بار و فشرده‌ای که قطب‌الدین به این بحث اختصاص داده است — خالی از اشکال نمی‌باشد هر چند امکان ارتباط این اشکال را نیز با وضع نسخه فارسی مصحح سید محمد مشکوة نباید از نظر دور داشت.^۲ روشن است که قضاوت کردن بی آن که نسخ خطی را دیده باشیم از احتیاط به دور است، اما در هر حال به نظر می‌رسد که یکی گرفتن ماهیت بشرط شیء با ماهیت من حیث هی هی — که ظاهراً نویسنده (ص ۹۰) آن را از یک سطر (میهم) متن فارسی برگرفته است (درة التاج ۱۱: ۱۳۰، سطر ۱۷ «و ماهیت را من حیث هی هی ماهیت خوانند کی بشرط شیء») — درست نیست. زیرا که اولاً این عبارت ناقص است و ثانیاً با مفهوم عبارات موجود در متون اسکولاستیک در تضاد کامل است. استادان مستقیم قطب‌الدین چون طوسی و کاتبی قزوینی ماهیت من حیث هی هی را دقیقاً غیر از ماهیت بشرط شیء می‌دانند، اما این را «لابشرط» خوانده‌اند چون بدون در نظر گرفتن هیچ شرطی یا هیچ شیء به خصوصی و یا هیچ کلی منطقی در نظر گرفته شده است.^۳ برگردیم به عبارت نقل شده فارسی. می‌توان حدس زد که این جمله یک خطای بعید از طرف خود قطب‌الدین بوده است یا راه حل دقیق‌تر از نقطه نظر ساختار زبان فارسی آن است که بگوییم باید «لا» را جایگزین «کی» کرد که در آن صورت جمله

شم
بع
بوة
یان
فت
از
ت
اب
و
آن
بایه
فود
ائی
یاق
وی
با
Pr
مند
زیه
بجه
نلط
نقد
بین
که
دام
سه
به و

چنین خواننده خواهد شد: «ماهیت من حیث هی هی را ماهیت خوانند لا بشرط شیء» و یا باید فرض کرد که یک سطر یا جمله حاوی توضیحات مربوط به «لا بشرط» حذف شده است. در هر صورت چنین جمله‌ای در متن چایی وجود ندارد.

مسئله مورد بحث همواره در سنت اسکولاستیک مهم بوده است. معلوم نیست چگونه والبریج توانسته است این مشکل را نادیده بگیرد در حالی که همین متن را به عنوان پایه تفسیر معرفت‌شناسانه (epistemological) خود از اندیشه اشراق به کار می‌برد.

فصل چهارم که از رساله تصحیح شده قطب‌الدین بهره جسته است توضیح می‌دهد که چگونه فلسفه او درباره حقیقت «عالم مثال» با کسب الهام از سهروردی بیشتر افلاطونی‌گرا شده است و نه تنها ازلی بودن روح، بلکه تاسخ گروهی از ارواح را در عالم ماده اثبات می‌کند. در پایان جای سؤال است که آیا والبریج در نتیجه‌گیری خود از گفته قطب‌الدین در شرح حکمت الاشراق (صفحه ۹ سطرهای ۱۳-۱۵) فراتر از او نمی‌رود که به‌طور ضمنی نتیجه می‌گیرد که حکمت در ادوار ادیان آینده نیز باقی خواهد ماند (through other religious dispensation) (صفحات ۱۲۱ و ۱۵۱)؟ در حالی که خود قطب‌الدین جاودانی بودن حکمت و استقلالش را از آمد و شد مذاهب اعلام می‌دارد.

دانشگاه مک‌گیل، مونترآل، کانادا

یادداشتها:

* اصل این مقاله به زبان فرانسه برای مجله Bulletin Critique des Annales Islamologiques, Vol. 11 نوشته شده است. از خانم فروغ جهان‌بخش که آن را از راه لطف به فارسی ترجمه کرده است بسیار سپاسگزارم.

۱ - البته این ترجمه تحت‌اللفظی عنوان کتاب حکمت الاشراق برخطا نیست ولی معنی اصطلاحی خاص «مشرقی» را، که هم سهروردی و هم قطب‌الدین شیرازی به آن می‌دهند و هانری کربن هم آن را مفصلاً بیان کرده است (نگاه کنید به مصنفات شیخ اشراق، جلد اول، مقدمه فرانسه صفحات ۲۷-۵۲)، نمی‌رساند. البته ترجمه اصطلاحی خود کربن، یعنی theosophie orientale، هم قابل سوء تفاهم است خاصه اگر بیان مذکور در نظر گرفته نشود (برای مثال رجوع شود به مقاله حسین صیانی در مجله ایران‌شناسی، سال پنجم، صفحات ۳۵۳-۳۶۴).

۲ - رجوع کنید به حکمت الاشراق، تصحیح هانری کربن، مصنفات شیخ اشراق، جلد دوم، متن عربی ص ۱۰۹ و بعد.

۳ - در این باره نگاه کنید به مقدمه ماهدخت بانو همانی در تصحیح جدید او از باره دیگری از این اثر (تهران، ۱۳۶۹، صفحات ۱۸-۲۳).

۴ - به عنوان نمونه نگاه کنید به توضیحات N. Heer, *The Precious Pearl: Al-Jāmi's al-Durrah al-Fākhirah* (Albany, 1979, p. 76, f.)

حشمت مؤید

الآداب الاجنبية

مجلة فصلية يصدرها اتحاد الكتاب العرب

عدد مزدوج خاص بالادب الفارسي

العدد ۷۷+۷۸، السنة العشرون، شتاء و ربيع ۱۹۹۴م

اتحادیه نویسندگان عرب در شهر دمشق دارای عمارت بزرگ نوسازی است با سالنها و تعداد زیادی اطاق برای اقامت نویسندگان و شعرای شهرهای سوریه و دیگر کشورهای عربی زبان که در گذشته، هنگامی که اتحادیه، وسیع مالی بیشتری داشته است، در آن منزل می کرده‌اند. امروز هم مجالس شعرخوانی و سخنرانی و دیدار با مهمانان خارجی، و کنفرانسهای گوناگون ادبی و تاریخی و اجتماعی در همین عمارت برپا می‌شود. اتحادیه، انتشاراتی دارد که از آن جمله یکی فصلنامه التراث العربی است به قطع بزرگ و مقالات آن همه در زمینه پژوهشهای تاریخی و ادبی است، و دیگر فصلنامه الآداب الاجنبیه شامل مقالات مربوط به ادبیات زبانهای دیگر و ترجمه‌هایی از آثار خارجی.

به دنبال معرفی ادبیات داستانی فارسی در حضور گروهی از اهل قلم در همین اتحادیه نویسندگان عرب (رجوع شود به «سفرنامه شام»، ایران‌شناسی، سال ششم، شماره ۱، ص ۱). آقای دکتر علی عقله عرسان، رئیس اتحادیه، مایل شدند و تعهد کردند که حدود ۱۶-۱۷ داستان از بهترین نویسندگان معاصر ایران را به عربی در دو شماره التراث العربی (نه الآداب الاجنبیه) انتشار دهند. همان روز داستانهای مناسب را از کتاب «جنگ شیکاگو» انتخاب کردیم و دکتر عقله عرسان وعده دادند که این نیت را در اسرع وقت مجری خواهند داشت. بنده کمترین شکی در صمیمیت و علاقه‌مندی دکتر عقله عرسان نداشتم و امروز هم ندارم. اما امروز بیش از آن ایام، بهار ۱۹۹۳، دریافته‌ام که در سوریه، علاوه بر مضیقه مالی، مترجمان لایق که از عهده چنین کاری برآیند کمیاب‌اند و آنها که هستند در خدمت بی‌برکت مؤسسات تهیدست علمی و ادبی نیستند. ترجمه داستان غیر از ترجمه مقالات خبری و تاریخی است و تا مترجم، علاوه بر تسلط بر هر دو زبان، آشنایی کامل با تعبیّرات و اصطلاحات عامیانه زبان بیگانه نداشته باشد هرگز از عهده چنین وظیفه‌ای بر نمی‌آید.

این بود که بیش از یک سال و نیم گذشت تا اخیراً به لطف دوستی دمشقی دو

شماره مجله الآداب الاجنبیه در یک مجلد (شماره ۷۷-۷۸، ۲۸۶ صفحه) رسید و معلوم شد که به هر حال گامی در این راه برداشته شده است و جناب علی عقلم عرسان در حد امکانات اتحادیه به وعده خویش وفا فرموده است.

این شماره، در حقیقت کتابی ست جنگ‌مانند، اما نه آن کتاب که پیش بینی شده بود. به جای ۱۶-۱۷ داستان، فقط ۶ داستان کوتاه فارسی در آن آمده است و باقی کتاب به مقالاتی درباره ادبیات سنتی فارسی و سه شاعر قرن بیستم و یکی دو موضوع دیگر اختصاص داده شده است. فهرست مندرجات کتاب به قرار زیر است:

۱ - ترجمه مقدمه این بنده بر مجموعه معروف به «جنگ شیکاگو»، به قلم خانم نجات ابوسمره، ص ۷-۲۲.

۲ - غلامحسین ساعدی: اطاق تلفون (المخدع)، ترجمه دکتر محمد اللوزی (رباط، مغرب)، ص ۲۶-۲۷. با سه صفحه مقدمه در معرفی دکتر ساعدی.

۳ - اعظم رهنورد زریاب (زن نویسنده افغانی): باز و بند (الباز و القید)، ترجمه دکتر اللوزی، ص ۲۸-۳۳.

۴ - جمال میرصادقی: برفها، سگها، کلاغها (ثلوج و کلاب و غربان)، ترجمه دکتر محمد اللوزی، ص ۳۴-۵۸.

۵ - جلال آل احمد: شوهر امریکایی (الزوج الامیرکی)، ترجمه عمار احمد حامد، ص ۵۹-۷۴.

۶ - مهشید امیرشاهی: خانواده آینه‌داده داش (عائلة الاخ المقبله)، ترجمه علی مصطفی حسین، ص ۷۵-۸۶.

۷ - سیمین دانشور: تصادف (اصطدام)، ترجمه رؤیا حقیقی، ص ۸۷-۱۰۷.

۸ - صادق هدایت: آبی‌خانم (آبی‌خانم)، ترجمه عطارد عزیزحیدر، ص ۱۰۸-۱۱۸.

۹ - نظری به شعر نو در ایران (لمحة تاريخية عن الشعر الحر في ایران)، گزیده‌ای است در ۴ صفحه از کتاب شعر نو از آغاز تا امروز، تألیف دکتر محمد حقوقی که به دنبال آن چندین نمونه از سروده‌های نیما یوشیج، سهراب سپهری، طاهره صفارزاده، محمدرضا شفیعی کدکنی، فروغ فرخزاد، علی موسوی گرمارودی، شمس لنگرودی، حمید سبزواری، نصرالله مردانی، و سیده کاشانی ترجمه شده است، ترجمه عبدالکریم حداد، ص ۱۱۹-۱۳۰.

۱۰ - فروغ فرخزاد (الشاعرة فروغ فرخزاد)، ترجمه محمد اللوزی، ص ۱۲۱-۱۴۸.

ترجمه هدیه، آیه‌های زمینی، دلم برای باغچه می‌سوزد، ایمان بیاریم به آغاز فصل سرد.
۱۱ - پروین اعتصامی، قلم آزادزن در روزگار نو (الشاعرة پروین اعتصامی. قلم المرأة الحرّ فی العصر الحديث)، از دکتر محمد التونجی، استاد فارسی در دانشگاه حلب، مقاله‌ای است کوتاه در معرفی پروین اعتصامی، ص ۱۴۹-۱۵۵.

۱۲ - راجع به نمایش در ایران (عن المسرح فی ایران)، نوشته خالد مخی‌الدین البرادعی، ص ۱۵۶-۱۷۰.

۱۳ - مصاحبه با علی موسوی گرمارودی (مقابله مع الشاعر ایرانی علی موسوی گرمارودی). گفتگویی است درباره شعر. نام مصاحبه‌کننده ذکر نشده است. ص ۱۷۱-۱۷۶.

۱۴ - دورنمای انتشارات ادبی در ایران (بانو راما الصحافة الادیة)، نوشته سمیر ارشدی، استاد ادب فارسی در دانشگاه دمشق.* مقاله‌ای است درباره وضع کتاب و مجله و روزنامه در ایران که ضمن آن به ویژه روزنامه‌های اطلاعات، کیهان، جمهوری اسلامی، ابرار، هم‌شهری، و مجله‌های پیام کتابخانه، شعر، کتاب، ادبستان، ادبیات داستانی، سروش، نمایه، و کیهان فرهنگی را معرفی کرده است.

۱۵ - جلال‌الدین رومی، نوشته دکتر علی حسون، ص ۱۷۷-۲۰۰ (منابع مقاله همه به عربی و انگلیسی است به استثنای ترجمه فارسی کتاب عبدالباقی گولپیناری که مانند دیگر منابع فاقد هرگونه مشخصات کتاب‌شناسی است).

۱۶ - سعدی شیرازی، نوشته الیاس سعدغالی، شامل شرح حال شاعر و توضیحی درباره گلستان، و ترجمه عربی قطعه‌ای به ارمنی به عنوان «آخرین بهار سعدی» (ربیع سعدی الاخیر) از شاعر ارمنی اوبدیک اسحاقیان. ص ۲۰۱-۲۲۲. (قطعه ارمنی از ترجمه فرانسوی آن به قلم اراکس که در ۱۹۷۵ در مونت‌آل کانادا چاپ شده، به عربی برگردانده شده است).

۱۷ - اخلاق اسلامی در شاهنامه (الاخلاق الاسلامیة فی ملحمة الفردوسی الشعریة، «الشاهنامه»)، به قلم دکتر حمید فرزام، ص ۲۲۲-۲۵۶. بخشی است درباره پاره‌ای از مکارم اخلاق انسانی که مؤلف از شاهنامه استخراج نموده، عین ابیات فردوسی و ترجمه عربی * در بهار ۱۹۹۳ که بنده در دمشق بودم دانشگاه دمشق استاد فارسی نداشت، و اگر آقای سمیر ارشدی در آن هنگام نیز متصدی این مقام بود دیگر استادان هرگز نامی از وی نبردند و خود او نیز هرگز نه در دفتر استادان و همکاران دیگر دیده شد و نه در سخنرانی‌های این بنده حضور یافت.

همه را نقل نموده، و ریشه هر کدام را در آیات سفر کریم و احادیث نشان داده است.

۱۸ - عارف فیلسوف شیخ احمد غزالی، نوشته هادی عادل پور، ص ۲۵۷، ۲۶۷.

۱۹ - پروین اعتصامی، صدای زنی مبارز (پروین اعتصامی، صوت المرأة الناضلة)

نوشته عدنان محمد آل طعمة، ص ۲۶۸-۱۸۰.

گمان نمی‌کنم بحث درباره ارزش این ترجمه‌ها و مقالات سودی داشته باشد. نگفته پیداست که در سراسر کتاب غث و سمین، درست و نادرست، غرض‌ورزی و امانت و دیگر عیبها و هنرها فراوان است. اما آنچه عیب اساسی کتاب به نظر می‌رسد و اگر آن عیب نبود، این کتاب از ارزش بیشتری برخوردار و از بسیاری نقائص پیراسته می‌شد، نبودن زیراستار است یعنی کسی که مسؤلیت تشخیص درست و نادرست را بپذیرد، شاعران و داستان‌نویسان و داستانها و دیگر موضوعها را معین کند، مترجمان میرز و محققان قابل اعتماد و سرشناس را بیابد و به همکاری دعوت کند، در کار چاپ برای احتراز از صدها غلط کتاب حاضر نظارت نماید، بخواهد که هر مؤلف و مترجمی مراجع خود را به‌دقت بشناساند، و در انتخاب روشی ثابت و مشخص برای برگردان نامها و واژه‌های فارسی به خط عربی که از خط فارسی ناقص‌تر است (به دلایلی که این‌جا مجال توضیح آن نیست) بصیرت به‌خرج دهد. متأسفانه کسی در جمع و تدوین این کتاب مسؤلیت و نظارت نداشته است و از این‌رو کتاب حاضر در سطحی بسیار نازل بیرون آمده که شایسته فرهنگ و امکانات مردم سوریه نیست. قید انواع و اقسام کمیبودها و خطاهای این مجلد چند صفحه را سیاه خواهد کرد. حتی در نقل اسامی به خط لاتین که در آخرین ورق کتاب آمده، اشتباهات مضحکی دیده می‌شود که جز بیدقتی و فقد سرپرستی خیر و مسؤل هیچ بهانه و عذری برای آن نمی‌توان یافت. چند نمونه را می‌آورم: رهنورد Rahnord؛ سیمین دانشور Yasmin Danshour؛ حقوقی Hoqoqi؛ فرخزاد Farkh Zad (لابد یعنی جوجه زبادی!)؛ پروین Prouin؛ گرمارودی Gorilla Kirmarwardi؛ غزالی Goralı! (امید که کسی این را تحریر غلط گوریللا Gorilla نداند). تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو